

هگل یا مارکس

نقدی بر جریان روشنفکری ایران

بیژن عبدالکریمی
محمد رضایی



نشد فراهاگ

۱۳۸۴

عبدالکریمی، بیژن، ۱۳۴۲-

هگل یا مارکس، نقدی بر جریان روشنفکری ایران / بیژن عبدالکریمی، محمد رضایی. - تهران: نقد فرهنگ، ۱۳۸۴.
۱۵۲ ص.

ISBN964-93778-5-9 ریال ۱۵۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا

این کتاب حاصل مناظره بیژن عبدالکریمی و محمد رضایی است.

۱. روشنفکران - ایران - مناظره‌ها. ۲. ایران - زندگی فرهنگی - قرن ۱۴.

الف. رضایی، محمد، ۱۳۲۶- ب. عنوان.

۳۰۵/۵۵۲۰۹۵۵

HM ۲۱۳/ع ۲ ۵ ۸

م ۸۴-۵۹۸۲

کتابخانه ملی ایران

هگل یا مارکس، نقدی بر جریان روشنفکری ایران

مؤلف: بیژن عبدالکریمی، محمد رضایی

ناشر: نقد فرهنگ

تلفن پخش: ۶۴۳۹۶۵۶-۷

نوبت چاپ: اول

شابک: ۹۶۴-۹۳۷۷۸-۵-۹

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

صفحه‌آرایی و طرح روی جلد: مؤسسه فرهنگی هنر آشنا

استفاده از مطالب کتاب با ذکر نام منبع مجاز است.

فهرست

مقدمه ۷

فصل اول: نقدی بر جریان روشنفکری ایران

۱. عدم تمایز میان اعتبار و حقیقت ۲۵
۲. عدم توجه به ساختارها ۳۷
۳. عدم توجه به ساختار جهانی ۳۸
۴. فقدان نگاه تاریخی ۴۰
۵. فقدان آلترناتیو ۴۴
۶. عدم توجه به مسائل اساسی ۴۶
۷. نگاه وبری در برابر نگاه مارکسی ۵۱
۸. ایدئولوژی‌های عوضی ۵۵
۹. ضرورت بازنگری و تجدید نظر اساسی جریان
روشنفکری نسبت به حرکت اجتماعی خویش ۶۵

فصل دوم: دولت شبه‌مدرن

۱. فروپاشی نظام سنتی ایران ۷۳
۲. وضعیت شبه‌مدرن ۸۰
۳. دولت‌های مدرن آسیایی ۹۱
۴. تفاوت تجربه ما ایرانیان با جوامع موفق آسیایی
در رویارویی با مدرنیته ۹۵
۵. وحدت ملی ۹۹
۶. آلترناتیو برای دولت شبه‌مدرن ۱۰۴
۷. پارادوکس نفت ۱۰۶
۸. چکیده ۱۱۱

فصل سوم: انقلاب صنعتی دوم، حکومت الکترونیکی

و شفاف‌سازی دولت

۱. انقلاب صنعتی دوم ۱۱۶
۲. دولت الکترونیکی یا شفاف‌سازی دولت ۱۳۱

مقدمه

در پاییز سال ۱۳۸۱ در دفتر کارم مشغول مطالعه بودم که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم پس از سلام و جواب، صدایی گفت:

"من رضایی هستم. کتاب هایدگر و استعلای شما را خواندم. از نظر من این کتاب ...".

پاسخ دادم: "شما محبت دارید".

صاحب صدا: "آیا ممکن است که وقتی به بنده دهید تا خدمت شما برسم؟"

پاسخ دادم: "تخیر، به هیچ وجه".

صاحب صدا گفت: "چرا قربان؟"

در پاسخ گفتم: "به این دلیل که طنین صدایتان نشان می‌دهد چند سالی بزرگتر از من هستید، پس این وظیفه بنده است که خدمت شما برسم."

این مکالمه تلفنی ساده آغاز دوستی افتخارآمیز من با محمد رضایی بود که تاکنون نیز استمرار داشته است. بعدها متوجه شدم مرحوم دکتر محمد مددپور یکی از شاگردان زنده یاد دکتر احمد فردید و از پژوهشگران شناخته شده کشور، و نیز برادر و دوست دانشمند، دکتر بابک عالیخانی، نویسنده کتاب بررسی لطائف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی، در گفت و شنود و مراودات فکری با رضایی بوده‌اند.

این مقدمه را چنین آغاز کردم تا پیشاپیش از ظهور پاره‌ای از سوءظن‌ها و بدگمانی‌ها که همواره در فضای مسموم و اذهان دانی‌جان ناپلثونی جامعه روشنفکری‌مان وجود دارد ممانعت به عمل آورم.

محمد رضایی در سال ۱۳۲۶ ه. ش در اصفهان متولد شد، بی آنکه اصالتاً اصفهانی باشد. تحصیلات ابتدایی‌اش را در این شهر گذراند و از سیزده سالگی به تهران آمد. دوران دبیرستان را در پایتخت به طور شبانه و متفرقه گذراند و در همان حال برای امرار معاش و کمک به اقتصاد خانواده مشغول به کار شد. از سال ۱۳۵۰ ضمن ورود به دانشگاه در وزارت بازرگانی اشتغال به کار یافت. پیش از انقلاب ارتباط گسترده‌ای با نیروهای سیاسی اعم از مذهبی و غیرمذهبی داشت و همین امر از

روحیه انسانی، عشق سرشار به حقیقت و آزادی و بالطبع از موضع فراجناحی وی حکایت می‌کند که کماکان از صفات غالب و متمایز کنونی وی به شمار می‌رود. بعد از انقلاب، در سمت‌های مختلف اجرایی کشور، در وزارتخانه‌های گوناگون مشغول به کار بود. از سال ۶۵ تا ۶۷ معاون یکی از وزارتخانه‌های تولیدی و از آن زمان تا سال ۷۲ به عنوان مشاور و مدیر در شرکت‌های وابسته به دولت و بخش عمومی فعال بود. وی از سال ۷۳ به بعد وارد فعالیت بخش خصوصی شد و از آن پس هیچ‌گونه سمت دولتی نداشته است. او اعتقاد دارد در کشورهایی مثل ایران، بجای دولت مدرن دولت‌های شبه‌مدرن تشکیل شده‌اند که خود بزرگترین مانع توسعه جوامع هستند، و به همین دلیل برای خروج از فضای فکری دیوان‌سالاری، مسئولیت‌های دولتی را کاملاً رها کرده و ضمن ادامه تحقیق در زمینه تاریخ ایران و جهان به دلیل تحلیل خاصی که از تحولات اخیر جهان مدرن داشت در زمینه فناوری اطلاعات (IT) به فعالیت پرداخت.

محمد رضایی چند ویژگی را به نحوی بارز و توأمان دارد: خلوص فوق‌العاده اخلاقی، آرمان‌خواهی و دردمندی اجتماعی، تجربیات ژرف اجرایی و در کنار همه اینها قدرت نظریه‌پردازی.

زمینه اصلی کار او مطالعه و پژوهش در امر توسعه است و بدون تردید، وی را باید یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران توسعه کشور دانست. بیش از سی سال است که توسعه ایران مهمترین محور اندیشه و

دغدغه خاطر وی بوده است. در این اواخر، اثر بسیار موجز و کوتاهی با عنوان جهان پیش رو، ساختار دولت شبه مدرن، طلسم توسعه^۱ منتشر کرده است. قبلاً نیز به نحو جسته و گریخته مقالاتی از او منتشر شده بود و وی در پاره‌ای از محافل به ایراد سخنرانی‌هایی پرداخته بود.

در خلال این سال‌ها ما جلسات گفت‌وگوی متعددی را داشتیم و موضوع گفت‌وگوهایمان همواره مسائل ایران، بحث توسعه، نقد و بررسی جریان روشنفکری ایران و وظایف تاریخی آن، اندیشه هایدگر، فناوری اطلاعات و اثرات این فناوری بوده است. به تدریج این احساس وظیفه در من شکل گرفت که به انعکاس آراء و اندیشه‌های وی در جامعه ایران، به خصوص روشنفکران، پردازم و بکوشم میان او و جامعه روشنفکری ایران دیالوگ و گفت‌وگو برقرار کنم.

در اندیشه‌های اجتماعی رضایی، علاوه بر حکومت‌گاران، روشنفکران نیز مورد حمله و انتقادات بسیار جدی قرار می‌گیرند و به باور اینجانب جامعه روشنفکری ما برای رشد و اصلاح خویش نیازمند شنیدن یک چنین انتقاداتی است.

در همین جا باید خاطرنشان کنم در این نوشته مراد ما از روشنفکری صرفاً آن گروه اجتماعی نیست که به جهان‌بینی و ارزش‌های عصر روشنگری ایمان دارد، بلکه منظور همه صاحبان فکر و

۱. رضایی، محمد، جهان پیش رو، ساختار دولت شبه مدرن، طلسم توسعه، خانه کتاب، تهران،

اندیشه است که می‌کوشند در پرتو شناخت، تفکر و آگاهی به همه چیز از جمله حیات اجتماعی و تاریخی خویش نظر کنند.

انتقادات رضایی به روشنفکری بی‌شبهت به نقدی نیست که مارکس به هگل می‌کند. از نظر مارکس، فلسفه هگل به جای پا با سرش راه می‌رود. به تعبیر ساده‌تر، از نظر رضایی اندیشه اکثریت قریب به اتفاق فیلسوفان، اهل نظر و روشنفکران ایران، اندیشه‌هایی پا در هوا، سردرگم و بی‌ارتباط با سرنوشت عمومی جامعه ایرانی و روند و حرکت کلی این جامعه در بستر تاریخ جهان است. به اعتقاد وی روشنفکران و نخبگان ما هنوز نتوانسته‌اند به ترکیبی از نگاه فلسفی، جامعه‌شناختی، سیاسی و اقتصادی دست یابند. فیلسوفان و روشنفکران ما فراموش می‌کنند که همه ما تحت تأثیر زندگی واقعی و شرایط آن هستیم و فکر و زندگی از یکدیگر جدا نیستند.

رضایی با زبانی بسیار ساده می‌گوید ایرانی برای آنکه در زمان ما از یک زندگی انسانی بهره‌مند باشد باید از درآمد سرانه‌ای بین ۳۰ تا ۳۵ هزار دلار آمریکا برخوردار باشد و این در حالی است که درآمد سرانه اکثریت ملت ما چیزی حدود ۷۰۰ دلار است و این یعنی فساد و تباهی همه چیز. ما امروز به اعتبار شاخص‌های توسعه‌یافتگی در رتبه صدم جهان قرار داریم و تازه این رتبه نیز منوط به تداوم درآمد حاصل از فروش نفت است و اگر امروز به لحاظ توسعه تکنولوژیک و اقتصادی نه تنها حسرت رسیدن به جوامع غربی بلکه غبطه دست‌یابی به

دستاوردهای ژاپن، چین، کره و هند را در دل داریم، چه بسا فردا وضعیت کشورهایی چون پاکستان، افغانستان و عراق نیز برایمان به آمال و آرزویی دور تبدیل شود. درست است که بطور رسمی درآمد سرانه ما حدود ۲۰۰۰ دلار اعلام می‌شود ولی می‌دانیم که بخش عظیمی از آن سهم کانون‌های قدرت پولی و اقتصادی و طبقات بالای اجتماعی می‌شود که فقط ۵ الی ۱۰ درصد جامعه را تشکیل می‌دهند. به همین دلیل است که استاد دانشگاه ما به جای هفته‌ای ۴ ساعت، هفته‌ای ۴۰ ساعت درس می‌دهد و کارمندان ما باید در زمان استراحتشان به شغل دوم و سوم پردازند و برای خانواده‌های کارگران ساده ما خوردن گوشت یا میوه کافی به یک آرزو تبدیل می‌شود.

در یک چنین جامعه‌ای ارزش‌های اخلاقی همچون عفت، پاکدامنی، تقوی، اسلام‌گرایی، اصول‌گرایی، یا دموکراسی، آزادی و آزادی‌خواهی، عدالت و ... همه و همه پا در هوا و بی‌بنیاد می‌شوند. به گفته رضایی در جامعه‌ای که مجموع حقوق سی سال کار یک کارمند یا یک کارگر یا یک معلم کفاف خرید آپارتمان متوسطی را نمی‌دهد و در جامعه‌ای که پیدا کردن شغل و داشتن خانه برای افراد یک آرزو می‌شود، آنها دیگر نمی‌توانند به رشد شخصیت، استعداد و ارزش‌های متعالی خویش پردازند. ما ایرانی‌ها به عنوان یک ایرانی، به عنوان یک مسلمان، به عنوان یک شیعه، به عنوان راست اصول‌گرا، به عنوان چپ آزادی‌خواه، به عنوان یک حزب‌اللهی، به عنوان یک ضدانقلاب، به

عنوان هر چیزی که شما دوست دارید - لیکن رضایی می‌گوید به عنوان یک انسان - از آنچنان امکانات معیشتی برخوردار نیستیم که در شأن آدمی در جهان امروز باشد، و این مسئله‌ای است که دولتمردان، روشنفکران و متفکران ما به نحوی جدی و اساسی درباره آن نمی‌اندیشند.

به اعتقاد رضایی - البته با تعابیر بنده - روشنفکران ما در سطح اعتباریات باقی مانده‌اند و پا به عرصه امور حقیقی و واقعی نگذاشته‌اند. یکصد و پنجاه سال است که آنان فریاد می‌زنند، عدالت، آزادی، قانون، حکومت قانون، مشروطه، دموکراسی، اسلام، حکومت دینی، سکولاریسم، محافظه کاری، انقلابی گری، راست، چپ ... اما هر روز قیمت زمین و خانه در این دیار افزون می‌شود و باز هم افزونتر خواهد شد و این نشانه و نمادی است که هر روز زندگی مردم بد و بدتر می‌شود. نگوییم که مردم ما هر روز بیشتر و بیشتر از ابزارهای فناورانه و پیشرفته بهره‌مند می‌شوند. نگوییم دیروز جاده نداشته‌ایم، امروز داریم؛ دیروز اتومبیل نداشته‌ایم، امروز داریم؛ دیروز هواپیما سوار نمی‌شدیم، امروز سوار می‌شویم؛ دیروز موبایل و کامپیوتر نداشتیم اما امروز داریم. بپرسیم چند درصد از مردم کشورهای توسعه یافته و چند درصد از مردم ما سوار هواپیما می‌شوند. بپرسیم یک آمریکایی یا ژاپنی برای خرید یک بلیط هواپیما، دستمزد چند ساعت کاری خود را باید اختصاص دهد و یک معلم یا کارگر ایرانی چند هفته یا چند ماه از عمرش را برای

خرید همان بلیط باید بفروشد! پیرسیم استفاده از ابزارهای مدرن، که همه، حتی فقیرترین کشورهای آفریقایی نیز از آن بهره‌مندند، تا چه حد برای مردم ما تعادل، آرامش، احساس سرور و بهره‌مندی از زندگی را به ارمغان آورده است. امروز خود را با دیروز خود مقایسه نکنیم، بلکه امروز خود را با امروز جهان قیاس کنیم.

ساده‌ترین کار این است که به دنبال مقصر بگردیم و همه مشکلات را به گردن استعمار، آمریکا، حکومت پهلوی، حکومت جمهوری اسلامی یا مخالفین و اپوزیسیون بیندازیم، غافل از اینکه ما اسیر ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود هستیم، ساختارهایی که تا به فهم آنها نایل نشویم و در صدد تغییر آنها برنیاییم، در همان مسیری پیش خواهیم رفت که یکصد و پنجاه سال است در آن حرکت می‌کنیم. ما همه حکومت لائیک پهلوی و حضور آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها و حضور مستشاران و سرمایه‌های خارجی را در ایران آن دوره تجربه نموده‌ایم و همه ما حکومت دینی و مستقل، اخراج آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها و تکیه بر سرمایه‌های ملی را نیز در جمهوری اسلامی تجربه کرده‌ایم. هم راستی‌های ارزش‌گرا را دیده‌ایم و هم چپ‌های آزادی‌خواه را، اما روند کماکان یکی است. چرا؟

بنابراین، اختلاف ما بر سر ایدئولوژی‌ها و آرمان‌ها، دینداری و غیردینداری یا آزادی‌خواهی و غیرآزادی‌خواهی نیست، بلکه مسئله را در جای دیگری، یعنی در همان ساختارهایی باید جست‌وجو کرد که

باعث می‌شود هر کس با هر عقیده و ایدئولوژی، هنگامی که در رأس این ساختار قرار می‌گیرد، به سرنوشت اجتماعی مشابهی محکوم شود. هر روز نرخ زمین، به منزله یک نماد، گران و گران‌تر می‌شود و قدرت خرید مردم کمتر و کمتر می‌گردد و شرایط معیشتی ما سخت‌تر می‌شود و نارضایتی‌ها افزون می‌گردد. از نظر رضایی ساختار دولت شبه‌مدرن ما، از زمان قاجار تا کنون همچون یک بختک یا لواطیان بر روند توسعه کشور ما سنگینی کرده و مانع توسعه اقتصادی و اجتماعی جامعه شده است و طلسم شکست ما در توسعه را باید در همین ساختار دولت شبه‌مدرن کشورمان جست‌وجو کرد.

به گمان من، حاق مطلب در دعوت رضایی این است که حکومت گران و روشنفکران ما بیش از اندازه در گیر نزاع‌های ایدئولوژیک هستند، در حالی که باید با نگرشی مارکسی^۲ به مسائل نظر کنند^۳ و در صدد فهم ساختارهای بنیادین جامعه معاصر ایران برآیند. ایدئولوژی‌ها و بحث‌های نظری تا زمانی که معطوف به هسته اصلی و ساختار روابط و عناصر اصلی حیات جامعه نگردند، سطحی، بی‌ریشه و بی‌ارتباط با سرنوشت اجتماعی و معیشتی ما باقی می‌مانند.

2. Marxian

۳. رضایی به هیچ‌وجه با این نحوه تلقی بنده از نقطه نظراتش و مارکسی خواندن شیوه نگرش خویش موافق نیست. او مارکسی خواندن شیوه نگرشش به مسائل را نوعی ستم و جفا نسبت به تفکر خود می‌داند.

رضایی مفهوم گشتل^۴ هایدگر را نیز چنین می‌فهمد. هایدگر تکنولوژی را نوعی گشتل می‌داند. گشتل واژه‌ای آلمانی و به معنی اسکلت‌بندی و چارچوب‌بندی^۵ است. در اندیشه هایدگر تکنولوژی در زمان ما صرف ابزار یا علم ساخت ابزار نیست بلکه چارچوبی است که نه فقط نحوه فهم و نحوه زیست بلکه رابطه ما با جهان و همچنین رابطه ما با دیگران را تعیین می‌کند.

نحوه برخورد و رویارویی تکنولوژیک با اشیاء و موجودات امر دلخواهانه‌ای نیست که آدمی خود برگزیده باشد، بلکه آدمی در این نحوه رویارویی جای داده شده و به سوی نحوه خاصی از سروکار داشتن با اشیاء و امور سوق داده می‌شود. مفهوم گشتل در هایدگر همان چیزی است که بعدها در تفکر توماس کوهن صورت مفهوم پارادایم^۶ به خود می‌گیرد. گشتل یا پارادایم، چارچوبی است که نحوه فهم، عمل یا رفتارهای ما را تعیین می‌کند. رضایی می‌کوشد بحث هایدگر را از حوزه وجودشناسی به حوزه سیاست، جامعه‌شناسی و اقتصاد بکشاند و آن را در عرصه زندگی روزمره فهم کند.

به اعتقاد من رضایی تفسیری مارکسی از گشتل ارائه می‌دهد و از این جهت وی تنها کسی در ایران است که به یک چنین تفسیری از هایدگر دست می‌یازد. البته خود او تفسیرش از مفهوم گشتل هایدگری

4. Ge-stell

5. Enframing

6. Paradigm

را بیشتر وبری می‌داند تا مارکسی، اما اذعان دارد که خود ماکس وبر نیز از زاویه‌ای مارکسی به تحولات معرفت اجتماعی نظر می‌کرد. به اعتقاد ایشان جامعه ایران نیز دارای یک ساختار اقتصادی- اجتماعی است که به منزله گشتل خاص خود همه رفتارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ما را شکل می‌دهد، و تا زمانی که ما به فهم این ساختار نایل نشویم و با اراده‌ای ناشی از این فهم در جهت تغییر آن گام برنداریم، نمی‌توانیم انتظار هیچ گونه تغییر جدی و مثبتی را داشته باشیم. با این شرایط، هر گونه تلاش در جهت تحول در ساختار سیاسی، عقیم و بی‌ثمر خواهد بود.

لیکن باید توجه داشت وقتی از رویکرد مارکسی یک فرد در فهم مسائل ایران و نقد وی از رویکرد هگلی روشنفکران ایرانی سخن گفته می‌شود به هیچ وجه نباید این برداشت را کرد که وی یک مارکسیست است. اساساً ما در هر ایدئولوژی و نظام فکری از جمله مارکسیسم می‌توانیم میان سه لایه از یکدیگر تمیز قائل شویم:

الف: اصول و مبادی فلسفی^۷

ب: آموزه‌ها و نظریه‌ها^۸

ج: روش یا نحوه رویکرد^۹

مارکسیسم به لحاظ اصول و مبادی، مبتنی بر جهان‌بینی عصر روشنگری و فهمی ماتریالیستی از جهان است. اعتقاد به ماتریالیسم تاریخی، تحلیل‌های مارکس از تاریخ و آراء و نظریات وی در باب نظام سرمایه‌داری، پرولتاریا، ارزش اضافی ... آموزه‌های مارکس را تشکیل می‌دهند. لیکن پذیرش روش یا رویکرد مارکسی، یعنی توجه به ساختارهای عینی جامعه به منزلهٔ زیربنا یا عوامل تعیین‌کننده در حیات نظام سیاسی و اجتماعی و درک حرکت‌های ایدئولوژیک و اجتماعی در چارچوب این ساختارها به هیچ‌وجه ضرورتاً ملازم و مقارن با پذیرش جهان‌بینی ماتریالیستی یا اخذ همه یا پاره‌ای از آموزه‌های این نظریه‌پرداز قرن نوزدهم نیست. مطالعهٔ مستمر آثار گیدنز، لومان، وبر، دورکیم و مارکس در زاویهٔ دید رضایی و تأثیرپذیری از نحوهٔ رویکرد مارکسی به مسائل اجتماعی مؤثر بوده است، ناگفته نماند که اغلب جامعه‌شناسان مابعدمارکسی نمی‌توانسته‌اند رویکرد مارکسی را نادیده گرفته، از آن متأثر نباشند. البته رضایی نحوهٔ تلقی من از نظراتش را نوعی بدفهمی دانسته و این به مجادله‌ای دائمی بین ما تبدیل شده است. او معتقد است که من تأثیرپذیری وی از نظریه‌پردازان پس از نیچه، به خصوص هایدگر را نادیده گرفته‌ام.

به هر تقدیر، ایشان یک مسلمان و شیعهٔ معتقد است، بسیاری از چارچوب‌های تتولوژیک اسلام و تشیع را می‌پذیرد و به نحوی آگاهانه و نه عوامانه به شریعت وفادار می‌باشد. او همواره تلاش دارد تا هر عمل

کوچکی را به تمرین ساده‌ای برای حضور حقیقت در قلب خویش مبدل کند، همان حقیقتی که هایدگر فراموشی آن را بزرگترین خطر برای بشر معاصر می‌داند.

در چند سال اخیر تحول دیگری در مسیر تفکر رضایی صورت گرفته است: آشنایی با مهندس فرید روایی (یکی از فعالان برجسته در عرصه گسترش فناوری اطلاعات) و دکتر علی‌اکبر گوی‌آبادی (رئیس گروه مشاوران برنامه ملی سازمان توسعه و کاربری فن آوری ارتباطات و اطلاعات که به اختصار تکفا خوانده می‌شود) و همچنین آشنایی با آثار اخیر مانوئل کاستلز^{۱۰} ایشان را به این باور سوق داده است که ما در نخستین سال‌های هزاره سوم تاریخ میلادی به واسطه انقلابی که در عرصه تکنولوژی اطلاعات روی داده است، در معرض تغییر و تحول بسیار عظیمی قرار گرفته‌ایم.

آقای رضایی، دکتر گوی‌آبادی و مهندس روایی، بطور مشترک و با یک ایده اجتماعی بزرگ، یعنی با اندیشه و تلاش برای ایفای نقشی مسئولانه در دگرگونی ساختار اقتصادی- اجتماعی کشور، تسریع روند

10. Manuel Castells

مانوئل کاستلز استاد اسپانیایی‌الاصل دانشگاه برکلی آمریکا، در مجموعه سه جلدی اخیر خود با عناوین ظهور جامعه شبکه‌ای، قدرت هویت و پایان هزاره، خبر از ظهور انقلاب صنعتی دوم می‌دهد، انقلابی که تمامی شئون و ابعاد حیات بشری را به نحوی حیرت‌انگیز و همه‌جانبه تحت تأثیر قرار خواهد داد. این مجموعه به زبان فارسی ترجمه شده و به ویراستاری ارشد دکتر علی پایا و توسط انتشارات طرح نو در سال ۱۳۸۰ منتشر گردیده است.

توسعه و کاهش فشار زندگی بر مردم ایران از طریق رشد و گسترش فناوری اطلاعات در کشور فعالیت می‌کنند. از نظر آنان، همان‌گونه که تعبیر انقلاب صنعتی به هیچ‌وجه بیانگر حاق رویدادی نبود که در قرون هفده و هیجده اتفاق افتاد و فرضاً اختراع ماشین بخار را نباید صرفاً تحولی در ساخت ابزارهای بشری دانست، چرا که این تحول در زندگی بشر همه ساختارها و مناسبات اجتماعی و ابعاد زندگی فردی و اخلاقی آدمیان را دگرگون کرد تا آنجا که تکنولوژی به گشتل یا چارچوبی تبدیل گردید که تفکر، عمل و همه شئون زندگی بشر را شکل می‌دهد، به همین منوال تحولات اخیر در عرصه فناوری اطلاعات را نیز نباید به منزله افزوده شدن ابزاری به ابزارهای دیگر بشر تلقی کرد. انقلابی که در آخرین سال‌های قرن بیستم در عرصه فناوری اطلاعات صورت گرفت، منجر به تغییر معنا و مفهوم زمان و مکان در ذهن آدمی و ظهور آدم و عالم دیگری خواهد گشت. با تعابیر کوهن، ما در مراحل آغازین انقلاب در پارادایم عصر خویشیم.

از نظر رضایی، همان‌گونه که ما ذات و ماهیت انقلاب صنعتی نخست را بسیار دیر درک کردیم، چنانچه امروز هم معنا و مفهوم این تحول اخیر را درک نکنیم مجدداً شرایط مان از وضعیت کنونی نیز بدتر خواهد شد و از عرصه حرکت جهانی به بیرون از تاریخ پرتاب خواهیم شد و در زمره کشورهای هم‌سطح افغانستان و بورکینافاسو قرار

خواهیم گرفت. تنها چیزی که ظاهر غلطانداز ما را حفظ کرده است، پول نفت است.

سخن بر سر این نیست که تسریع در توسعه فناوری اطلاعات در سطح کشور و فهم درست آن بهترین آلترناتیو است و طبیعی است که روشنفکران می‌توانند به آلترناتیوهای دیگر هم بیندیشند. لیکن سخن در این است که رشد فناوری اطلاعات در شرایط کنونی فوری‌ترین و عملی‌ترین نحوه تأثیرگذاری بر ساختار اجتماعی و اقتصادی کنونی جامعه ماست. رضایی و دوستانش امیدوارند با بسط و گسترش فناوری اطلاعات در سراسر ایران به جامعه ما در جهت شفاف‌سازی^{۱۱} دولت و افشا و تغییر ماهیت شبه‌مدرن آن یاری رسانند و با شکل‌گیری دولت الکترونیکی^{۱۲} و مجازی‌سازی^{۱۳} بسیاری از سازمان‌ها، ارگان‌ها و تشکیلات فیزیکی دولتی، از فشار کنونی ساختار دولت بر جامعه به طور جدی بکاهند و نهایتاً در جهت کم‌رنگ کردن حضور ساختار فیزیکی دولت^{۱۴}، به عنوان راهی برای مبارزه با عمده‌ترین مانع توسعه در ایران گام بردارند و با گسترش و تحقق آرمان شهروند-محوری^{۱۵} در کشورمان، در جهت حل بحران‌های اجتماعی و اقتصادی بسیار جدی مردم محروم جامعه گامی جدی و استراتژیک بردارند.

11. Transparency

12. E-government

13. Virtualization

14. Irgovernment

15. Citizen-centership

رضایی از روشنفکران و حکومت‌گران ایران می‌خواهد وضعیت کشورمان را در حوالی سال‌های ۱۸۰۰م/۱۱۸۰ ه. ش به یاد آورند. در آن دوره حکومت‌گران، روحانیون، فقها، فیلسوفان و مردم ما در چه حال و هوایی بودند؟ در آن سال‌ها آقامحمدخان قاجار در کرمان برای رسیدن به حکومت ده‌ها هزار چشم را از حدقه بیرون آورد و کوهی از چشم برپا داشت. توده‌ها درمانده و بی‌هدف بودند، فیلسوفان در کنج خلوت، بر نجات بوعلی و اسفار ملاصدرا حاشیه می‌نوشتند و فقها مشغول مباحثات سنتی خود بودند. اما در همان زمان در اروپا و غرب چه می‌گذشت و مدرنیته چه مراحل را طی می‌کرد؟ امروز بخوبی می‌توانیم دریابیم که آن زمان چه فاصله‌ای میان ما و غرب وجود

داشت، جهان در چه مسیری حرکت می‌کرد و ما کجا بودیم. درک چنین فاصله‌ای در آن زمان برای ما ممکن نشد. از نظر رضایی ما امروز نیز اسیر همان عدم توجه و عدم درک موقعیت هستیم. اتفاقی در عالم افتاده است که روشنفکران و فیلسوفان ما از آن غافلند. آنها به پدیدارهایی که حول و حوش فناوری اطلاعات شکل گرفته است بی‌توجهند و به تکنولوژی جدید اطلاعات صرفاً به منزله ابزاری در میان ابزارهای دیگر می‌نگرند، بی‌خبر از آن که امکاناتی^{۱۶} که فراروی آدمی است در حال دگرگونی است. اگر از خواب غفلت برنخیزیم، پنجاه سال بعد دیگران درباره نادانی و بی‌لیاقتی ما در از بین بردن شکاف عظیمی

که میان وضع کنونی کشور با آنچه در جهان می‌گذرد، قضاوت خواهند کرد.

رضایی نسبت به قابلیت‌های تکنولوژی اطلاعات در ایجاد تحول عمیق و اساسی در زندگی بشر و به تبع آن در حیات اجتماعی ما ایرانیان بسیار خوش‌بین است، تا آنجا که وی و دکتر گوی‌آبادی حتی ظهور امام زمان در اندیشه شیعی، البته در معنایی غیراسطوره‌ای و به منزله نمادی از شکل‌گیری وحدت انسانی، را با شکوفایی استعدادهای بشری تحت تأثیر انقلاب در حوزه فناوری اطلاعات ربط می‌دهند و معتقدند که فناوری‌های جدید، جهان را بسیار نرم کرده است و بدین ترتیب زمینه‌های ظهور موعود، یعنی تحقق وعده الهی و فراهم شدن امکان بیشتر بهره‌مندی آدمی از هستی و امکان شکوفا شدن استعداد آدمیان در همه جای جهان فراهم شده است. اما صرف نظر از اختلافات تکنولوژیک، بنده همچون رضایی و گوی‌آبادی نه تنها نسبت به انقلابی که در عرصه فناوری اطلاعات صورت گرفته است، خوش‌بین نیستم - البته بدین نیز نیستم زیرا بدینی و خوش‌بینی هر دو سر و ته یک کرباسند - بلکه این تحولات و آثار آنها را به گونه‌ای انفجار بی‌معنایی، در جهان معاصر می‌دانم. لیکن این سخن به هیچ‌وجه به معنای انکار حادثه‌ای نیست که در جهان ما روی داده است و همچنین من خواهان مخالفت با رشد و گسترش فناوری اطلاعات در کشورمان نیستم، چرا که اساساً نمی‌توان در برابر رشد شتابنده آن دست به

مقاومت زد. تنها دعوت من این است که دربارهٔ این روند و نتایج فرهنگی، وجودشناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی آن فکوره‌تر بیندیشیم و از این تحول، انتظار معجزه‌ای نداشته باشیم که تحقق آن خارج از توانایی‌های ذاتی آن است.

همچنین، علی‌رغم آن که معتقدم جریان روشنفکری و جامعهٔ فلسفی کشورمان به نقادی‌های بسیار جدی نیازمند است، اما هیچ طرح یکسونگر و یک‌جانبه‌ای را نیز به منزلهٔ نسخهٔ درمان دردهای این دیار تلقی نمی‌کنم. امیدبخشی و ایجاد حرکتی تازه در میان روشنفکران، بن‌بست‌شکنی در مسیری که آنان در پیش گرفته‌اند و کمک به ظهور تیپ جدیدی در میان آنها، در انداختن یک گفت‌وگو و بازاندیشی در خویشتن از اهداف و امیدهایی بوده است که تحریر این ورق‌پاره‌های ناخوانا را شکل داده است.

ب. ع

بهار ۱۳۸۴